



## شروع آشنایی شما با شهید محمد منتظری چه زمانی بود و شخصیت ایشان را چگونه دیدید؟

اولین بار که به زیارت این شهید عزیز نائل شدم، در زندان قصر بود. ایشان در زندان قصر با آیت‌الله طالقانی و برخی دیگر از مبارزین هم‌بند بود و من آنجا پشت میله‌های زندان برای اولین بار ایشان را دیدم. مرحوم آیت‌الله طالقانی ایشان را معرفی کردند و از مقاومتش در دادگاه و فهرمانی‌اش و شجاعتش داستان‌ها گفتند و اینکه صریحاً در دادگاه موضعش را علیه سلطنت و شخص شاه اعلام کرده و محکومیت را در این راه پذیرفته است، درحالی که حداکثر نوجوانی یا جوانی بود از نظر سن و سال کوچک، ولی از نظر ایمان و درک و استقامت بسیار بزرگ بود. در هر حال این سعادت را پیدا کردم که با ایشان گفتگو و همکاری داشته باشم. در سال ۱۳۴۸ قبل از اینکه از ایران خارج شوم با ایشان جلسات مکرری داشتم. به منزل ما که پشت پارک سنگلج بود، تشریف می‌آورد و در همان جا مطلع شد که من به خارج می‌روم. قرار و مدارهایی با هم گذاشتیم که اگر من به خارج رتم، چگونه ارتباطمان را حفظ کنیم و ایشان افرادی را برای تعلیم نظامی بفرستد تا کارهایی را در این زمینه انجام بدهیم.

### به چه منظوری از کشور خارج شدید؟

من بعد از انتشار کتابی که با عنوان "انقلاب تکاملی اسلام" نوشته و منتشر کرده بودم، قصد خروج از کشور را داشتم. مسا به آموزش و تدارکات نظامی نیاز داشتیم. این کار در لبنان و به کمک «الفتح» امکان پذیر بود. حتی در صورت داشتن امکانات مالی می‌توانستیم بدون کمک الفتح هم این کار را انجام بدهیم، ولی برای مصون ماندن از تعرضات عوامل آمریکا و شاه - به‌خصوص فلائرها- باید حمایت الفتح را جلب می‌کردیم. از کسانی که در جریان مهاجرتم قرار گرفتند، شهید محمد منتظری بود. البته افرادی همچون شهید باهنر و شهید رجایی که در یک ارتباط تشکیلاتی نزدیک بودیم و شهید صادق اسلامی و شهید اسدالله لاجوردی، مهندس سیدعلی آیت‌اللهی، حسن نیری تهرانی و ... نیز مطلع بودند.

در بیروت بودم که اطلاع پیدا کردم ایشان از ایران خارج شده است. حتی خانواده‌اش هم اطلاعی از وی نداشتند و

«کتاب «شناخت» مجاهدین را خدمت امام (ره) بردم و توضیح مختصری درباره آن دادم. فرمودند: «مطالعه می‌کنم، شما چند روز دیگر بیایید.» چند روز بعد رفتم. فرمودند: «مطالعه کردم. همان طور بود که شما گفتید. من احتمالش را می‌دادم که این طور باشند. از اول هم اطمینان نداشتیم که نسبت به اسلام، متعهد باشند.» بعد هم وقتی تحلیل شهید منتظری را شنیدند، فرمودند: «آقای محمد منتظری فلسفه خوانده است. ملاک‌ها دستش است. آقای... فلسفه نخوانده است. این چیزها را نمی‌فهمد.»

فکر می‌کردند که پیش من آمده است. بعدها معلوم شد که از طریق پاکستان به خارج از کشور آمده است. او بیشتر در عراق بود. امام هم توجه زیادی به ایشان داشتند. می‌توانم بگویم او برجسته‌ترین فرد در نجف بود و در بین برادران مجاهد ایرانی از لحاظ اعتمادی که امام و برادران به او داشتند و از لحاظ استفاده‌ای که از فکرش می‌شد و به لحاظ تلاشی که مبذول می‌داشت، سرآمد همه افرادی بود که چه در خارج کشور و چه در داخل می‌شناختم.

ایشان مسائل اقتصادی را در حوزه قبل از اینکه به خارج کشور بیاید و تحت تعقیب قرار بگیرد، تدوین کرده بود و حلقه وصل تمام مبارزین مسلمان و سازمان‌ها و گروه‌ها بود. افراد را به خواندن کتاب و مطالعه مستمر تشویق می‌کرد و چیزی نگذشت که محیط نجف یک محیط پرتلاش و پرکار شد و از آن رخوت و سستی بیرون آمد. وجودش و نوع زندگی‌اش باعث می‌شد که افراد از رکود بیرون بیایند و به تلاش بپردازند و از گذشته خودشان احساس حقارت و سرافکنندگی بکنند. او برادران ایرانی و بلکه برادران افغانی و برادران پاکستانی و حتی برادران عراقی را به مطالعه وادار می‌کرد. بیشتر روی افغانی‌ها و پاکستانی‌ها کار می‌کرد، چون تعدادشان خیلی زیاد بود و او آنها را به مطالعه کتاب‌های بعضی از نویسندگان ایران

من جمله کتاب‌های دکتر شریعتی دعوت می‌کرد، خودش به صورت یک معلم پا به پای اینها کتاب‌ها را می‌خواند و تدریس و به حوزه‌ها و جلسات اینها سرکشی می‌کرد. شبانه‌روز در تلاش بود. شبانه‌روز که می‌گویم به تمام معنی کلمه و با دقت می‌گویم، یعنی زهدانه زندگی می‌کرد که واقعاً یک ساعت هم استراحت نداشت. زهدانه زندگی می‌کرد و با اینکه مبالغه‌هنگفت پول در اختیارش بود، اینها را صرف مبارزین فراری و مبارزات سیاسی و کارهایی که باید گفت همه‌اش جهاد بود، می‌کرد.

یادم می‌آید که همه دوستان همدست شدند که او را از این وضع معیشت که روی سلامتی‌اش اثر شدید گذاشته بود، در بیاورند، چون ظواهرها از دوغی کسه در بازارهای نجف می‌فروختند، با یک مبلغ ناچیز کاسه‌ای می‌خرید و با یک تکه نان می‌خورد و از شدت کار و کمی غذا، بسیار ضعیف شده بود. خدمتی که دوستان انجام دادند این بود که او را در یک جمعی که با هم، هم‌غذا بودند، به زور وارد و مجبورش کردند غذا بخورد. زندگی او نمونه کامل زهد و قناعت بود. در طول هفت هشت سالی که با آن شهید در خارج کشور آشنا بودم، مرتباً به اروپا، لبنان، سوریه، عراق، کویت، افغانستان، پاکستان و تمام دنیا سفر می‌کرد. هر جا که ایرانی بود، با او ارتباط داشت. همیشه یک کیف بزرگ پر از نامه و کتاب، جزوه، نشریه، اعلامیه و مقالاتی که باید چاپ می‌شدند، همراهش بود. یک لحظه آرام و قرار نداشت. بدون مبالغه بیش از چهار آدم پرکار از آن نوع که ما می‌شناختم، کار می‌کرد. تعجب‌آور بود که استراحت برایش معنا نداشت، ولی قادر بود آن همه کار بکند. همه برادران دوستش داشتند و مشکلاتشان را همیشه به او ارجاع می‌دادند. بارها پیش من می‌آمد و نصیحت می‌کرد و دلداری و امید می‌داد، در حالی که من تا جایی که خودم را می‌شناسم، به یاد ندارم که مایوس شده باشم با این همه گاهی که احساس می‌کردم مایوس شده‌ام، وظیفه خودش می‌دانست که ما را به آینده و نزدیک بودن پیروزی امیدوار کند، زمانی که من در دمشق بودم، بعضی مواقع در خانه ما می‌خوابید.

ایشان در مبارزات نظامی هم فعال بود یا تنها به مبارزات سیاسی می‌پرداخت؟

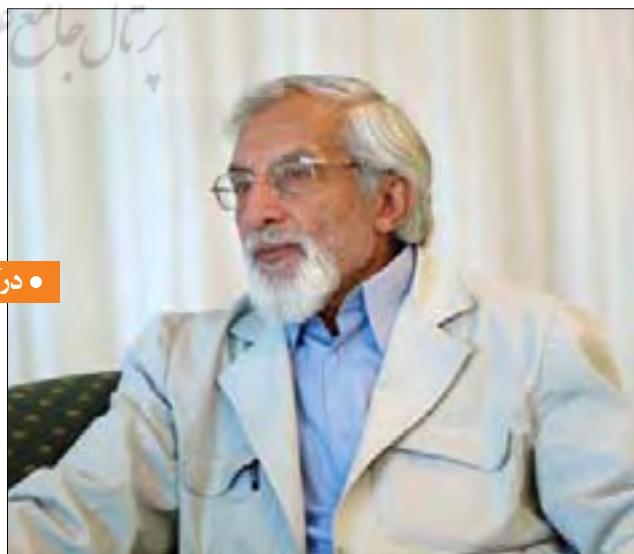
## زهدی شبیه به ابوذر داشت...

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با جلال‌الدین فارسی

### درآمد

استاد جلال‌الدین فارسی، یکی از معدود بازمانده‌های سرشناس مبارزات چریکی و فعالیت‌های مبارزین در خارج از کشور است که با شهید منتظری نیز سوابق بسیار دارد، لکن اینک برای انجام مطالعات و تدوین متونی که برایش نخستین دغدغه است، به‌ندرت حاضر به انجام مصاحبه می‌گردد.

این قاعده کلی با لطف ویژه استاد به نشریه شاهد یاران استثنای پذیر شد و در فرصتی محدود برای ما از مبارزی اسطوره‌ای گفت.





داشت، خودش را یک مبارز پاکستانی جا زده بود. تمام این تلاش‌ها را کرد تا اینها را به دست آورد، بدون اینکه آن راز اصلی را به سازمان امنیت سوریه لو بدهد.

با اینکه سوری‌ها همه می‌دانستند که او ایرانی است و در چه خطی فعالیت می‌کند، معذالک راضی نشده بود این مسئله را اعتراف کند تا اگر روابط سوریه و رژیم شاه خوب شد و خواستند کاری برای شاه بکنند، او را به استناد این بازجویی نتوانند تحویل شاه بدهند. یکی از دوستان می‌گفت محمد منتظری اتم است، آن قدر که شکافتن اتم و پی بردن به درونش و آزاد کردن آنچه در دل دارد، دشوار است، همان قدر هم بیرون کشیدن رازها از درون محمد منتظری سخت است. به راستی او گنجینه‌ای بود که هر مجاهد رازداری اسرار مهم و حیاتی‌اش را به او می‌سپرد و مطمئن بود که این راز به هیچ‌وجه فاش نخواهد شد.

شهید بسیار می‌کوشید مسائل مبارزاتی و اجتماعی سیاسی را در بین طلاب مطرح کند. نقش ایشان را در این مورد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

او هر جا که بود بر محیط خودش تاثیر می‌گذاشت. البته من شاهد فعالیت‌های آن شهید در قم نبودم، اما در نجف شاهد بودم. او در تهذیب افکار طلاب نجف و زدودن خرافات، بسیار مؤثر و در دادن روشن‌بینی در مسائل و نظریات و آراء اسلامی بسیار نقش داشت. اگر چه در اوائل، دیگران مجری فعالیت‌هایی از جمله صدای روحانیت بودند، ولی او از ایران مقالات و اخباری را می‌فرستاد که در دستگاه‌های تبلیغاتی و روزنامه‌های ملی و اسلامی خارج از کشور به بهترین وجه از آنها استفاده می‌شد. او یکی از منابع اخبار و مقالات و نظرات داخل ایران بود.

**شهید محمد زندگی بسیار زاهدانه‌ای داشت. عملکرد او در این مسائل شبیه به معصوم بود. شاید در برخی موارد به دلیل مسائل امنیتی برخی از کارهایش را برای امام هم نمی‌گفت. او می‌گفت «من آن قدر به امام نزدیک بودم که حق داشته باشم اگر در مواردی هم بیش از آن که امام اجازه داده باشند خرج کنم و بعداً ایشان را در جریان قرار دهم، قطعاً اجازه می‌دادند.**

ایشان رابطه منسجم و مستحکمی را با جنبش‌های آزادی‌بخش برقرار کرده بود و به همین علت، در چندین کشور به زندان افتاد. آیا می‌دانید چه نوع کمک‌هایی به آنها می‌کرد و در مقابل چه کمک‌هایی برای انقلاب از آنها دریافت می‌کرد و نوع رابطه چگونه بود؟

کمک‌هایی که می‌کرد، برحسب نیاز آن جنبش‌ها متنوع بود و چون منابع تدارکاتی که در اختیارش بود، زیاد و متعدد بود، همه گونه کمکی را انجام می‌داد؛ مثلاً در کویت و بحرین از امکاناتی مانند گذرنامه و برای حمل چیزها از شرکت‌های تجاری استفاده می‌کرد، از الفتح کمک‌های تسلیحاتی دریافت می‌داشت و کمک‌های آموزشی می‌گرفت. بعد از شهادتش، عرفات می‌گفت یکی از دوستان بسیار عزیزم را در این فاجعه از دست دادم.

بله، در تعلیمات نظامی هم شرکت داشت، منتها برای برادران مجاهد ایرانی هم وسیله تعلیم و سلاح و ساز و برگ تهیه می‌کرد. حتی راه‌های رسیدن آنها را به ایران تدارک می‌دید. نهضت‌های آزادی‌بخش بحرین، کویت و نیز تمام مبارزین متدین ایرانی که در کویت بودند، با او در تماس بودند. او خود مستقیماً با برادر ابوجهاد و عرفات تماس می‌گرفت و یک تشکیلات و تعلیمات نظامی مستقل ترتیب داده بود که سرانجام چند ماه به پیروزی انقلاب، تشکیلات آنها با تشکیلات ما هماهنگ شدند. همان طور که گفتم من هم یکی از مسئولین ارتباط سازمان الفتح با نهضت اسلامی ایران بودم. دوستان زیادی از کویت و از ایران از طرف ایشان می‌آمدند و تعلیم می‌دیدند. از خصوصیات ویژه او تواضع و خدمات بی‌دریغش به همه جنبش‌های آزادی‌بخش دنیا بود. از فعالیت‌های چشمگیرش اعتصاب غذائی بود که در پاریس انجام شد (اعتصاب کلیسای سنت مری). شاید بشود گفت که طراح و مجری عمده این اعتصاب غذائی پر سروصدا و ثمربخش این شهید بود. وقتی که پدرش به پاریس آمدند، هنگام بازگشت، شهید را هم با خودشان به ایران آوردند.

**ایشان پس از انقلاب چه فعالیت‌هایی داشت؟**

در تاسیس سپاه پاسداران انقلاب نقش عمده داشت و در پیشبرد کار کمیته‌ها سهم بود. در تاسیس حزب جمهوری هم بسیار مؤثر بود. در یکی از جلسات شورای مرکزی حزب جمهوری به خاطر دارم وقتی خدمات خودش را شرح داد، همه اعضای شورا این خدمات و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او را تایید و تصدیق کردند. او پیش از همه و بیش از همه احساس می‌کرد که دست‌هایی در درون دولت موقت هستند که خط انحرافی به آن دولت می‌دهند. او در برابر آنها مقاومت کرد، زیرا که او دلسوخته انقلاب بود. او بسیار زحمت کشیده بود و باید هم زودتر از دیگران احساس خطر می‌کرد، خطر اینکه انقلاب از مسیر اصلی‌اش منحرف شود، حتی این عکس‌العمل‌های سریع که طبعاً عاطفی هم بود، باعث شد که در روحیه او اثر بگذارد، بسیار خسته‌اش کند و جسمش را فرسوده سازد. وقتی سرانجام خطر انحراف از سر انقلاب دفع شد، او هم نشاط و احساس طبیعی خودش را باز به دست آورد و در یک سال آخر عمرش، دقیق و خوب عمل می‌کرد. او مظهر اسلامی بود که انترناسیونالیسم و همبستگی همه مستضعفین و مسلمین و مؤمنین را در خود دارد. او مظهر اسلام حقیقی نامحدود به اقیم و نژاد و محله و شهر بود و به همین جهت در دل همه انقلابیون و آزادی‌خواهان منطقه جا دارد. او طعم زندان‌های مختلف را در این راه چشیده بود. زندان شاه خائن، زندان بعث و زندان افغانستان که چندین ماه در آنجا بود تا وسایل آزادی‌اش فراهم شد. یادم هست یک روز خانه ما آمد و گفت دیشب در سوریه بازداشت بودم. معلوم شد چند هفت تیر خریده و زیر عبای خودش از بیروت به سوریه می‌آورده تا به ایران بفرستد که سر مرز دستگیرش کرده بودند. او علاوه بر سلاح، انواع گذرنامه‌ها را هم همراه داشت. وقتی بازجویی‌اش کرده بودند و او آشنائی داده بود و آزادش کرده بودند. جالب این بود که می‌گفت می‌خواهم بروم گذرنامه‌ها را بگیرم! چند روز بعد دیدم که با اصرار و پشتکاری که داشت، آن گذرنامه‌ها را هم از سازمان امنیت سوریه گرفت. بعد گفت: «حالا می‌خواهم بروم هفت تیرها را بگیرم». گفت: «نه، اینها را می‌شود از لبنان خرید». گفت: «نه، نباید این هفت تیرها را به اینها بدهیم». سرانجام بعد از چند روز تلاش آنها را هم گرفت. این کار اصلاً در سوریه باورکردنی نیست، بسا این همه آن قدر رازدار بود که نگفته بود که من جزو مبارزین ایران هستم. یک گذرنامه حقیقی پاکستانی هم

**ایشان تکیه خاصی روی جنبش فلسطین داشت. به نظر شما علتش چیست؟**

او تکیه روی تمام قطعات مصلوب میهن اسلامی و روی همه مستضعفین و من جمله فلسطینی‌ها داشت که خواست هر مسلمان انقلابی و وفادار به مؤمنین است. همان احساس را نسبت به مردم بحرین و توده‌های فقیر سعودی و مردم افغانستان و مردم پاکستان هم داشت.

**در مورد مبارزه با صهیونیسم در سطح منطقه معتقد بود که اگر با کشورهایی که با ما همسو هستند، روابط مستحکم‌تری را برقرار کنیم و حتی در جبهه نبرد هم شرکت کنیم، می‌توانیم مؤثرتر به مبارزه علیه صهیونیسم بپردازیم. برخی معتقدند خیلی از ضرباتی که ایشان تحمل می‌کرد، بعثت همین نظرات تندش علیه صهیونیسم بود. نظر شما در این مورد چیست؟**

بله، چون دشمن ما یک دشمن انترناسیونالیست، یعنی جهانی است و همه نیروهای جهان، به نسبت‌های متفاوت با او متحد شده‌اند، هر دولتی هم در دنیا پیروز می‌شود، بر اثر درست جبهه‌بندی کردن علیه آنهاست و حداکثر استفاده از دوستان و حتی دشمنانش است. یک رژیم انقلابی غیر از جلب همسوها، باید بعضی‌ها را بی‌طرف و بی‌اثر کند و جوری وضع خود را سامان بدهد که بتواند از هر چه در اختیار دارد، حداکثر استفاده را بکند. صهیونیسم به همین شکل پیروز شده است. این روشی است که هر دولتی باید در پیش بگیرد و به‌خصوص ما مسلمانان باید سابقاً در پیش می‌گرفتم تا شکست نمی‌خوریم. باید ما نیروهایمان را هماهنگ بکنیم و فقط دنبال دولت‌های کاملاً انقلابی نباشیم، بلکه باید جوری جبهه‌بندی بکنیم که بتوانیم در برابر همه ابرقدرت‌ها مقاومت کنیم. این راه پیروزی است. به طریق اولی باید با دولت‌های سوریه، لیبی، الجزایر و همه نیروهای عرب و اسلامی تا جائی که ممکن است

## او تکیه روی تمام قطعات مصلوب میهن اسلامی و روی همه مستضعفین و من جمله فلسطینی‌ها داشت که خواست هر مسلمان انقلابی و وفادار به مؤمنین است. همان احساس را نسبت به مردم بحرین و توده‌های فقیر سعودی و مردم افغانستان مردم پاکستان هم داشت.

می‌دانستم. در یک قضیه مالی که اتفاقاً با هم اختلاف نظر داشتیم، ایشان اجتهاد کرده و کمک‌هایی را به سازمان امل رسانده بود. سازمان امل متشکل از برخی شیعیان مبارز در جنوب لبنان بود، ولی برخی موضع آنها علیه امام و حتی گاهی در ارتباط با رژیم شاه بود. ولی شهید منتظری با علم به این موضوع به آنها کمک می‌کرد و در این زمینه با هم اختلاف داشتیم. البته در اختلافی که با بنده و آنها بر سر خراج کردن وجوهات امام پیش آمد، من حق را به جانب او دادم، چون می‌دانستم به هر مصرفی که رسانده، به نفع انقلاب بوده است. او فردی زاهد در سطح ابوذر غفاری بود. اگرچه حتی با او اختلافی داشتیم و بعد هم نظر من را تصدیق کرد، اما تمام آن پول‌هایی را که اجازه داشت مصرف کند، به نفع مبارزین و انقلابیون خرج می‌کرد و بخشی را حتی از گروه خودمان هم دریغ کرده بود. برای خود هم هیچ نمی‌خواست. اسام برای من هم وجوهات می‌فرستادند و من هم خرج خودم نمی‌کردم. شهید محمد زندگی بسیار زاهدانه‌ای داشت. عملکرد او در این مسائل شبیه به معصوم بود. شاید در برخی موارد به دلیل مسائل امنیتی برخی از کارهایش را برای امام هم نمی‌گفت. او می‌گفت «من آن قدر به امام نزدیک بودم که حق داشته باشم اگر در مواردی هم بیش از آن که امام اجازه داده باشند خرج کنم و بعداً ایشان را در جریان قرار دهم، قطعاً اجازه می‌دادند. برخی از مطالبی را که ما از او دیدیم، به شکلی نیست که بشود توصیف کرد. باید او را از نزدیک می‌دیدید تا متوجه این معنا می‌شدید. متأسفم که شرایط به نحوی نیست که بتوانم بیش از این در باره او و بزرگانی همچون او انجام وظیفه کنم. ■



آقایان چند بار آمد اینجا و گریه‌ها کرد که من آنها را تایید کنم، ولی من آنها را تایید نکردم.» عرض کردم که چقدر تلاش کردم تا آن طلبه عزیز را قانع کنم که اینها مطالب ماتریالیستی و مارکسیستی است که در لافچه پیچیده شده است، ولی نپذیرفت و فریاد کشید و چیزی نمانده بود که با من گلاویز شود و عرض کردم که شهید محمد منتظری چه گفته است. فرمودند: «آقای محمد منتظری فلسفه خوانده است. ملاک‌ها دستش است. آقای ... فلسفه نخوانده است. این چیزها را نمی‌فهمد.» از ایشان خداحافظی کردم. تنها یک تن را محرم راز و شایسته این خبر یافتم و آن هم مرحوم شهید محمد منتظری بود.

**شهید منتظری و شهید اندرزگو نماد مبارزه چریکی هستند. با توجه به اینکه شما با هر دو آشنایی داشتید، آیا این دو با هم نیز ارتباط داشتند؟**

آن قدری که من مطلع آشنایی آنها به دوران حضورشان در خارج از کشور بر می‌گردد. وقتی که شهید اندرزگو، در اسفند ۱۳۵۶، پنهانی به نجف و سوریه رفت، برای موضوعی به بیروت نیز آمد. آن زمان بین شهید محمد منتظری و برادران مجاهدی که با او همکاری می‌کردند، همچون علی جنتی، مهندس غرضی، خاتم دباغ و ... مسائلی پیش آمده بود که باید حل و فصل می‌شد. پول‌هایی را که برای مبارزین می‌آمد، شهید منتظری توزیع می‌کرد و حتی اجازه صرف وجوهات در راه مبارزه را از امام هم داشت. خانم دباغ یک بار آمد و به من کله کرد که ماه‌های زیادی است که بی خرج مانده‌ام. با اینکه کارهای اینها را می‌کردم. شهید اندرزگو رفت که اختلافات آنها را حل کند و حضور او تا حدی به نفع منتقدین شهید منتظری شد. شهید اندرزگو برای این کار حتی خدمت امام هم رفت و در حل این مسائل مجاهدت ورزید. خود شهید اندرزگو برای من تعریف کرد که من اینها را حل کردم و خدمت آقا در نجف رتم و این قضایا را گفتم. آن موقع هنوز به آیت‌الله خمینی، امام نمی‌گفتمند. گفت خدمت آقا در نجف رتم. من متوجه شدم که شهید اندرزگو یک مقدار به این آقایان حق داده‌اند. شهید محمد منتظری هم البته به شدت پنهانکاری می‌کرد که کارهایش را برای کسی نمی‌گفت. من هم گاهی بر حسب تصادف و از میان صحبت‌هایش می‌فهمیدم.

**از نظر تسلط به مباحث دینی چه تحلیلی از شهید دارید؟**  
من همان وقت هم شهید محمد را تا حدودی مجتهد

متحد بشویم، چون تنها در این صورت است که می‌شود صهیونیزم را شکست داد و شکست او، شکست امپریالیسم در منطقه است. دشمن وقتی توانست صهیونیزم را پیروز کند و در منطقه بکارد و برقرار بدارد، قادر شد مسلمان‌ها و اعراب را متفرق بکند و تا وقتی می‌تواند به حیات و موجودیت خود ادامه بدهد که بتواند ما را جدا و متفرق نگه دارد؛ ما هم باید در جهت عکسش حرکت بکنیم. کسانی که از این اتحاد، ناراحت هستند، یا نادانند و یا سرنخشان به جاهایی بسته است.

**گویا شهید منتظری در برداشت از صهیونیزم، آن را محدود به اسرائیل نمی‌کرد و معتقد بود که صهیونیزم در سطح جهان و حتی در بلوک سوسیالیستی فعالیت دارد. نظرتان در این مورد چیست؟**

بله، صهیونیزم یک جریان جهانی است، همان طور که استعمار یک جریان جهانی است. آن شهید حتی می‌گفت که بعث عراق هم جزئی از صهیونیزم است و راست می‌گفت. باید محاسبه کرد و دید چه کسانی عملاً و از لحاظ نظامی، مالی و به کار گرفتن منابع و ذخایری مثل نفت و به کارگیری مردم و ارتش، ضد صهیونیزم هستند، آن وقت می‌شود محاسبه کرد چه کسانی ضد صهیونیزم، چه کسانی با صهیونیزم و چه کسانی بی‌طرف هستند. این جبهه‌بندی واقعی، مطالعه و شناخت دوست و دشمن را میسر می‌سازد.

**از ارتباط شهید محمد منتظری با امام در دوران حضور در نجف و پس از انقلاب خاطره ای در ذهن دارید؟**

در زمستان ۱۳۵۱ یکی از ایرانیانی که با بعضی‌ها همکاری داشت، چند کتاب تازه چاپ به بنده داد. در طول راه بغداد-نجف آنها را مرور کردم. بیش از همه کتاب «شناخت» که آرم سازمان مجاهدین خلق را داشت، نظرم را جلب کرد و مرا سخت تکان داد. نخست فکر کردم تالیف و ترتیب آن باید کار ساواک باشد. بعد اندیشیدم که چطور چنین کتابی در بغداد و با پول بعضی‌ها چاپ می‌شود؟ چطور با نظارت گروه‌های جاسپ و خودفروخته ایرانی خارج از کشور، انتشار می‌یابد؟ به محض رسیدن به نجف اشرف، از اولین طلبه‌هایی که در حجره مشغول مطالعه بودند، درباره این کتاب پرسیدم. اولی که جوان مشرعی بود، گفت: «دیده و خوانده‌ام. کتاب خوبی است!» شب به سراغ طلبه‌ای رتم که از دوستان بود و به بغداد رفت و آمد داشت. دیدم کتاب را نه تنها دیده، شیفته آن شده و به دیگران هم داده است. برایش توضیح دادم که این یک کتاب ماتریالیستی است با ظاهر شبه مذهبی. پرخاش کرد که «این ثمره خون پاک شهدای مجاهد است. هر کس حرفی علیه این کتاب بزند، به خون پاک حنیف نژاد خیانت کرده است.» گفتم: «کمتر کسی به اندازه بنده به آن شهید نزدیک بوده است. او بری از این حرف‌های کفرآمیز است. وانگهی این مطلب، روشن است و هر کس گفته، محکوم است. حداقل محکوم به خطا و جهالت است.» بحث و استدلال فایده‌ای نداشت. کار بالا گرفت و به مشاجره کشید. آن شب را در اندوهی عمیق و جانکاه به صبح اوردم. فردایش به سراغ شهید محمد منتظری رتم. گفتم: «به کسانی که می‌خواستند آن را در بغداد چاپ کنند، هشدار دادم که با این کار آبروی مجاهدین را می‌برید و آب به آسیاب رژیم شاه و ساواک می‌ریزید، ولی فایده نداشت و گفتند این دستور سازمانی است.» کتاب «شناخت» را خدمت امام (ره) بردم و توضیح مختصری درباره آن دادم. فرمودند: «مطالعه می‌کنم، شما چند روز دیگر بیایید.» چند روز بعد رتم. فرمودند: «مطالعه کردم. همان طور بود که شما گفتید. من احتمالش را می‌دادم که این طور باشند. از اول هم اطمینان نداشتم که نسبت به اسلام، متعهد باشند... حتی یکی از همین